

## اسطوره و تاریخ

### • مصطفی باباخانی

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه ملی  
تاجیکستان

بر واضح است که اسطوره و تاریخ بحثی بسیار درازدامن است و می‌توان درباره‌ی این دو موضوع جداگانه و با روی هم سخنان فراوانی گفت، چنان‌که اسطوره‌پژوهان و تاریخ‌پژوهان درباره‌ی هر کدام از زاویه‌های مختلف کتاب‌ها و مقالات فراوان نوشته‌اند.

گرچه عنوان اسطوره و تاریخ برای نوشتار حاضر بسیار کلی می‌نماید، اما سعی و هدفم بر این است که با پرهیز از کلی‌گویی، با چیدن برخی دیدگاه‌های صاحب‌نظران این دو حوزه کثار هم و شرح و تحلیل و برجسته کردن آن‌ها گوشه‌هایی از ارتباط و پیوند اسطوره با تاریخ و با تاریخ با اسطوره (از حیث تأثیرگذاری و تأثیرپذیری) را به اختصار مشخص نمایم.

«اسطوره‌ها آیننه‌هایی هستند که تصویرهایی را از ورای هزاره‌ها منعکس می‌کنند و آنجا که تاریخ و باستان‌شناسی خاموش می‌مانند، اسطوره‌ها به سخن درمی‌آیند و فرهنگ ادمیان را از دوردست‌ها به زمان ما می‌آورند و افکار بلند و منطق گسترده‌ی مردمانی ناشناخته و لی اندیشمند را در دسترس ما می‌گذارند» (هینزل، ۱۳۸۶، ص. ۹). این عبارات، سطرهای آغازین پیش گفتار مترجمان کتاب شناخت اساطیر ایران - آموزگار و تفضلی - بر آن کتاب است، که حاصل یک عمر پژوهش، ممارست و اندیشه در مطالعات اسطوره‌شناسی و تاریخ است. امروزه دیگر بر همگان آشکار است که تمام حوزه‌های علمی و فرهنگی بر هم تأثیر می‌گذارند و از هم تأثیر می‌پذیرند؛ اسطوره هم که با تدوین و طبقه‌بندی و تفسیر و تأویل به صورت علم درآمده و ماز آن به مطالعات اسطوره‌شناسی یاد می‌کنیم، در تمام حوزه‌های علوم انسانی رد پایی از خود به جای گذاشته است. درواقع اسطوره با تاریخ و باستان‌شناسی، چنان‌که از گفتار فوق برمی‌آید، پیوند وثیق و محکمی می‌یابد، بهطوری که مورخ و یا باستان‌شناس برای تکمیل مطالعات خود و به دست آوردن اطلاعات بیشتر و نیز پر کردن جا خالی‌ها و مجھولات زمانی و تاریخی که دیگر اسناد تاریخی و باستان‌شناسی پاسخ‌گوی آن‌ها نیست، از اسطوره‌ها استفاده می‌کند. جان هینزل در این باره می‌گوید: «به مفهومی کل اسطوره بخشی از تاریخ است، زیرا اسطوره دیدگاه‌های انسان را دریاره‌ی او و جهانش و تحول آن دربردارد» (جان هینزل، ۱۳۸۶، ص. ۱۶۳).

شاید عجیب به نظر برسد که تا پیش از حفاری باستان‌شناسان در دوره‌های متأخر، تاریخ‌نگاران خود را از اسطوره‌نگاران متمایز می‌کردند و روایات اسطوره‌نویسان را نامحتمل می‌پنداشتند و فقط نوشته‌های خود را - که اتفاقاً آن‌هم ریشه در اساطیر داشت - حقیقت می‌پنداشتند؛ رکس وارنر در پیش گفتار

داشتنامه‌ی اساطیر جهان به خوبی این موضوع را مطرح کرده و توضیح داده است. وی در این باره می‌نویسد: «... تاریخ نگاران مدعی بودند که حقایقی درباره‌ی آنچه که واقعاً رخ داده می‌نویسند و می‌پنداشتند که نویسنده‌گان اساطیر، افسانه‌بردازی می‌کنند و اغلب افسانه‌هایی نامحتمل، نادرست و بیشتر (چنان که افلاتون می‌پندشت) افسانه‌های غیراخلاقی را بازگویی می‌نمایند. از سوی دیگر، همین تاریخ نگاران هرگز در راست بودگی برخی اسطوره‌ها، بهویژه داستان‌های مربوط به جنگ تروا، تردید نداشتند. در سده‌ی نوزدهم میلادی بود که پژوهندگان مدعی شدند که همه‌ی اسطوره‌ها غیرتاریخی‌اند؛ جنگ تروا هرگز رخ نداده و «هومر» که به‌عزم آنان اصلاً وجود خارجی نداشت، هیچ به جز پرتوی، سرشت یک «اسطوره‌ی خورشیدی» را رقم نزده است. آنگاه اشلمیان، (باستان‌شناس آلمانی که در تروا و میسانا حفاری کرده است) در برایر خشم پژوهندگان، عملأ در شهر تروا به حفاری پرداخت و بسیاری از باستان‌شناسان دوراً متاخر تأیید کردند که بیشتر «اسطوره‌ها»‌ی هومر و اسطوره‌های دیگر، مانند «کتاب مقدس» درباره‌ی توفان و برج بابل اساساً راست بوده است.

امروزه عموماً پذیرفتند که اسطوره و افسانه می‌تواند ریشه در حقایق تاریخی داشته باشد و اغلب این طور بوده است. البته موضوعات اساطیری بسیاری هم وجود دارند که به‌جز در یک مفهوم بسیار ضعیف، اصلاً ریشه‌ی تاریخی ندارند» (وارنر، ۱۳۸۷: ص. ۱۳).

گفتن از این رکن اول او باین که نظر تاریخ‌نگاران و باستان‌شناسان را پیش و پس از حفاری‌های باستان‌شناسان نسبت به اساطیر معلوم می‌نماید، ارتباط و تاثیرگذاری و تأثیرپذیری این سه حوزه را بر هم نیز مشخص می‌کند.

معمولآً کتاب‌های تاریخی‌ای که مابه عنوان تاریخ عمومی می‌شناسیم و در آن از ابتدای عالم و آدم سخن رفته است، درخصوص مسائل و موضوعاتی که با آغاز هستی و آفرینش انسان و جهان و یا به‌طور کلی با آغازین‌ها سروکار دارد، متنکی بر اسناد تاریخی نیست، بلکه از اسطوره‌ها استفاده شده است. هر تاریخ‌نگاری در هر صورت باید برای نوشتن اثر تاریخی خود مبدئی داشته باشد تا بتواند از همان جا مطالب خود را آغاز کند؛ اما آنچه با آغازین‌ها ارتباط دارد، دیگر تاریخی نیست، بلکه اسطوره‌ای است؛ چنان که پیازوفنی، محقق ایتالیایی، در این باره می‌گوید: «میت (myth) افسانه نیست، بلکه تاریخ است. تاریخ واقعی و نه تاریخ دروغین، داستانی واقعی که به علت محتوای خود، حکایت از وقایع حقیقی می‌کند؛ یعنی آغاز و قایع بزرگ از لی؛ آغاز جهان، آغاز بشریت، آغاز زندگی و مرگ، آغاز اتش، آغاز آینین، آغاز مراسم تشریف ابه آینین سری، آغاز جامعه‌ی شمنی و نیروهای درمان بخشندۀ آن، وقایع دیرینه‌ای که مطلعه به زمان دور گذشته است که آغاز و مبدأ زندگی امروزی است و براساس آن، ساخت فعلی جامعه نظام یافته است...» (شاپیگان، ۱۳۸۱: ۱۰۵-۱۰۶، به نقل از: R.Pettazzoni, *Mitte leggendi*, Torino, 1948, Vol. I, P.V)

از این دورانی که مربوط به آغازین‌هاست، برخی پژوهشگران همچون نولد که به «تاریخ اساطیری» تعبیر کردند (نولد که، ۱۳۸۴: ص. ۲۲)؛ همچنین زاله آموزگار کتابی درباره‌ی اسطوره‌های ایرانی دارد با عنوان تاریخ اساطیری ایران؛ در همین کتاب است که درباره‌ی ارتباط اسطوره و تاریخ در ذیل «فایده‌ی اسطوره‌شناسی» می‌نویسد: «دانش اساطیر در شناسایی تاریخ تمدن، روش ساختن گوشۀ‌های تاریک ساخته‌های اجتماعی کهن و پی‌بردن به طرز تفکر

و اعتقادات دوران باستان بسیار مفید است...» (آموزگار، ۱۳۸۱: ص. ۵-۶)؛ پس همچنان که واحد دوست می‌گوید: «از آنجایی که اسطوره‌ها بنیاد و پایه‌ی «تاریخ» کهنه هستند، بی‌گمان برای رهیافت بدان تاریخ، هیچ وسیله‌ای جز اسطوره‌ها نداریم؛ گفتن این که اسطوره «تاریخ» است، خردمندانه می‌نماید؛ چه تاریخ هم چیزی جز «سرگذشت‌ها و بازگویی پیشینه‌ها» نیست و اسطوره سرگذشت و بازگوکننده‌ی کهن‌ترین پیشینه‌هast است» (واحد دوست، ۱۳۸۱: ص. ۲۱۶). شایان توجه است که آن رخش از سخن واحد دوست را که اسطوره را عین تاریخ می‌داند باید با اختیاط نگریست؛ زیرا اسطوره با باور و اعتقادات قلبی انسان‌ها ارتباط پیدا می‌کند و وارد دایره‌ی امور قدسی و ماوراء می‌شود؛ ولی تاریخ جنبه‌ی دینی و اعتقادی ندارد و فقط می‌تواند بازگوکننده‌ی آن باورها و اعتقادها و به‌طور کلی امور قدسی باشد. البته درخصوص امور قدسی و اساطیری و امور تاریخی بدون این که این را عین آن بداند، مسأله‌ی زمان اسطوره‌ای و زمان تاریخی را پیش می‌کشد و می‌گوید: «زمان مقدس و اساطیری، منش زمان وجودی و تاریخی نیز هست و مایه‌ی هستی آن هاست، زیرا زمان مقابس، نمونه‌ی مثالی زمان تاریخی است» (الیاده، ۱۳۸۸: ص. ۸۰-۸۱). البته می‌توان سخن واحد دوست را این گونه تصحیح و تکمیل کرد که در گذشته و تا پیش از شکل‌گیری دانش اسطوره‌شناسی، اسطوره عین تاریخ به‌شمار می‌رفت؛ کامران فانی در این باره می‌گوید: «در گذشته اسطوره‌ی و امور تاریخی را پیش می‌کشد و می‌گوید: «زمان مقدس و اساطیری، منش زمان وجودی و تاریخی نیز هست و مایه‌ی هستی آن هاست، زیرا زمان مقابس، نمونه‌ی مثالی زمان تاریخی است» (الیاده، ۱۳۸۸: ص. ۲۳-۲۴). مؤذن جامی نیز همچون فانی (حسن‌زاده و ملک‌زاده، ۱۳۸۱: ص. ۱۴) این رخدانه زندگی می‌کردیم، شاهنامه امروزه از نظر ما منبع عظیم اسطوره‌شناسی است، اما در گذشته شاهنامه خود تاریخ و فراز و فرود آن تلقی می‌شد. به نظر من از زمانی که کشف کردیم که یک تاریخ داریم و در کنار آن یک اسطوره، اسطوره‌شناسی در ایران آغاز شد» (حسن‌زاده و ملک‌زاده، ۱۳۸۱: ص. ۲۳-۲۴). مؤذن جامی نیز همچون فانی سخن از آمیخته بودن تاریخ با اسطوره تا حد سال پیش و شناور بودن مرز تاریخ و اسطوره به میان اورده در این باره می‌نویسد: «... برای بسیاری از ملل کهنسال تا حد سال پیش که تاریخ‌نگاری علمی پا گرفت، همواره تاریخ با اسطوره درآمیخته بوده است و از جمله کتب تاریخی مربوط به ایران (از تاریخ بلعمی تا ناسخ‌التویل) (یح.) نمونه‌ی اشکار این نوع در ک تاریخی است. به همین جهت است که در تاریخ ایران، معمولاً هم، شخصیت‌های تاریخی با هاله‌ای از اسطوره همراه شده‌اند (مثل کوروش، بهرام گور ساسانی، محمود غزنوی و یا شاه عباس صفوی). به عبارت دیگر شناور بودن مرز تاریخ و اسطوره سبب شده که شخصیت‌های تاریخی و اسطوره‌ای به هم درآمیزند» (مؤذن جامی، ۱۳۸۸: پاورقی ص. ۴۰).

در ادامه‌ی سخن پیشین که گفتیم تاریخ برای تکمیل معلومات خود از اسطوره‌ها استفاده می‌کند و همچنین مورخی که به آغازین‌ها می‌پردازد ناجار است که برای مبدأ کارش از اسطوره‌ها شروع کند، می‌خواهم برای نمونه از کتاب آفرینش و تاریخ باد کنم، این کتاب که عنوان عربی آن، الْدَّهُ وَ التَّارِيْخ است، خود عنوان به ما می‌گوید که در آن به موضوعاتی پیرامون آغاز تاریخ پسر برداخته شده است؛ آغازین‌ترین و کهنه‌ترین مسأله‌ی اساسی بشر هم آفرینش او به‌شمار می‌رود؛ مسائل آفرینش هستی را هم که اسطوره‌ها برای ما روایت کرده‌اند... مقدسی مؤلف کتاب، به گفته‌ی استاد شفیعی کدکنی «یکی از خردگرایان عصر خویش و یکی از مدافعان خردگرای اندیشه‌ی اسلامی» است (مقدسی، ۱۳۸۶: ج. ۱، ص. ۵۱)؛ سال تأییف کتاب هم «سیصد و پنجاه و پنجم هجری است» که آن دوران را «درخشان‌ترین ادوار تاریخ تمدن عصر

قهرمانان و یا امور اسطوره‌ای ایرانی با سامی نقد کنم و بگویم که آنچه در روایات سامی درخصوص این موضوعات آمده نیز رنگ اسطوره‌ای دارد و بحث را طولانی کنم؛ فقط تکرار و تأکید می‌کنم که مقدسی و یا هر کس دیگر برای نوشتن چنین تاریخی ناچار است از اسطوره‌ها استفاده کند و از این منظر است که بیوند اسطوره و تاریخ برای ما بیشتر معلوم می‌شود.

شایسته‌ی یادآوری است که مقایسه و تطبیق قهرمانان و یا امور تاریخی و اسطوره‌ای با هم طبیعی به نظر می‌رسد، چنان که «اسپنسر، فیلسوف انگلیسی سده‌ی هجدهم میلادی می‌گوید: اساطیر یادی از حادث تاریخی خلت از همان اسطوره‌هایی استفاده کند که اتفاقاً با خردورزی و عقلانیت هم جور درنمی‌آید؛ اما برای حل این مشکل هم بیشتر دست به تأویل زده است.

با خردورزی و عقلانیتی ای که دارد نمی‌باشد به اسطوره‌ها می‌پرداخت، اما اگر به دوران اساطیری یا تاریخ اساطیری توجه نمی‌کرد تاریخش ناقص می‌بود؛ از این روی ناچار است برای پر کردن جا خالی‌های تاریخی آغاز نوشتیم تا این

حال چنین کسی با توصیفاتی که از خردگرایی اش آمد، تاریخ نوشته است؛

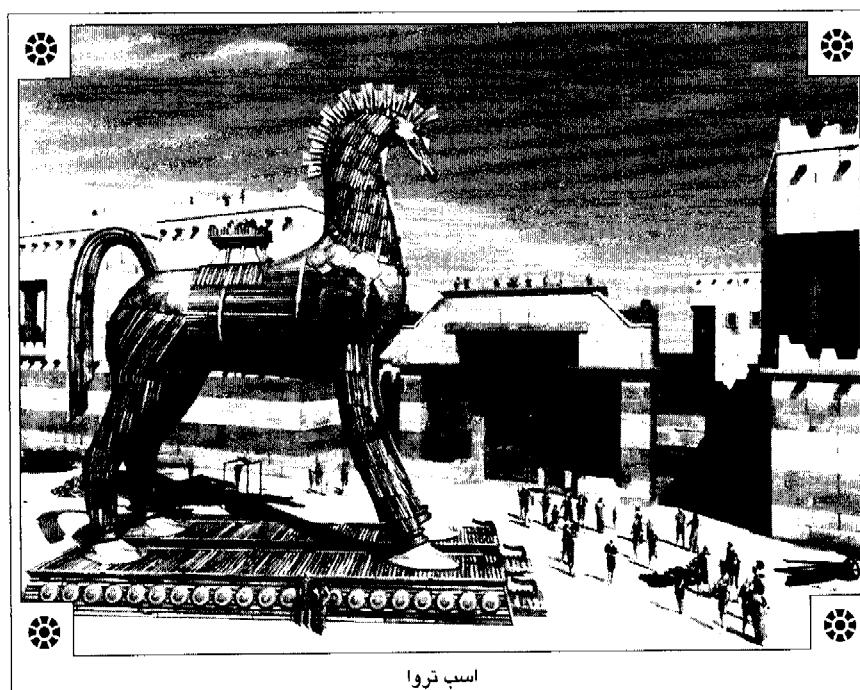
درباره‌ی ارزش کتاب از دید اسطوره‌شناسی، استاد شفیعی کدکنی می‌نویسد: «بخش عظیمی از این کتاب وقف بر مسائلی شده است که یا تمام یا بخش‌هایی از آن، حوزه‌ی مطالعات مربوط به اساطیر است و مؤلف خود، گاه به تطبیق این اساطیر می‌پردازد و سلیمان و جمشید یا ابراهیم و فریدون و یا نمرود و ضحاک را مقایسه می‌کند» (مقدسی، ۱۳۸۶: ج ۱، ص ۹۹-۹۸).

مقدسی در ذکر پادشاهان پیشدادی ایران، مانند فردوسی، کیومرث را نخستین پادشاه می‌داند و برخی اسطوره‌ها را که پیزامون او روایت شده است می‌آورد؛ البته او را با ادريس پیامبر و نیز آدم ابوالبشر مقایسه و تطبیق می‌نماید. وی در کتاب خود - همچون فردوسی - از سیامک، هوشنگ، جمشید، ضحاک، فریدون، منوچهر، افراسیاب، رستم و کیخسرو - که همه مربوط به دوران اساطیری تاریخ ایران‌اند - یاد کرده و به اعمال و رفتار آن‌ها که اسطوره‌ای است با اعجاب نگریسته است و در بیشتر موارد، آن‌ها را با پیامبران، اولیا و یا قهرمانان سامی - که از برخی از آنان در قرآن هم یاد شده است - مقایسه و تطبیق کرده است (مقدسی، ۱۳۸۶: ج ۱، ص ۴۹-۴۰)، در اینجا نمی‌خواهم دیدگاه‌های مقدسی را درخصوص تطبیق و مقایسه‌ی اشخاص و

نکته‌ی دیگر که می‌تواند جنبه‌ی دیگری از ارتباط اسطوره و تاریخ را به ما نشان دهد، توجه به ریشه‌ی واژگانی اسطوره و تاریخ در زبان‌های یونانی و لاتین وغیره است. بهار درباره‌ی ریشه و معنای اسطوره می‌گوید: «... این واژه‌ی عربی [= اسطوره] خود و امواجه‌ای است از اصل یونانی historia به معنای استفسار، تحقیق، اطلاع، شرح و تاریخ ...» (بهار، ۱۳۸۶: ص ۳۴۳).

بابک احمدی درباره‌ی ریشه و معنای یونانی تاریخ می‌نویسد: «واژه‌ی یونانی historia چندین معنا داشت. مهم‌ترین آن‌ها «پژوهش» بود و بعد «دانش»، «علم»، «شرح نوشتاری پژوهش‌ها»، «گزارش»، «روایت» و «تاریخ رویدادها» (احمدی، ۱۳۸۷: ص ۳).

قابل توجه است که صورت لاتین، فرانسوی، ایتالیایی و انگلیسی داستان نیز با اسطوره و تاریخ (در زبان‌های یونانی و...) هم‌ریشه است و نزدیکی و شباهت آشکاری دارد؛ بابک احمدی در این باره می‌نویسد: «در زبان فارسی میان دو واژه‌ی «تاریخ» (به معنای روایت تاریخی) با «دانستان» (و مترادف‌های آن چون «حکایت»، «قصه» و «افسانه») هیچ شباهت صوری‌ای وجود ندارد.



مشترک قوم و جماعتی است در دورانی معین درباره‌ی هستی و گیتی، مرد (انسان)، خوبیش و بیگانه و آفاق و انفس که به شکل داستان بازگو شده است...» (آیدنل، ۱۳۸۶: ص ۱۵-۱۶)، به نقل از بهمن سرکارانی، «اسطوره‌های عصر ما را یندگان خواهند خواند»، نامه‌ی فرهنگ سال دوم، شماره‌ی ۳، ص ۸۵).

تاریخ هم روایت می شود. تاریخ نگار برای بیان حوادث تاریخی، ابزاری جز روایت در دست ندارد. در تعریفی که پیش از این از روایت آمد، روایت «نقل رشته‌ای از حوادث واقعی و تاریخی یا خیالی...» توصیف شده بود؛ آنچه که از حوادث واقعی و تاریخی سخن به میان می آید با روایت تاریخی سروکار داریم و آنچه که بحث خیال و تخیل به میان می آید وارد حوزه‌ی داستان و آثار ادبی می‌شویم. برخی حتی معتقدند که «تاریخ در حقیقت چیزی جز روایت نیست» و در توضیح این موضوع می‌گویند که «ما برای بازسازی گذشته، تنها چیزی که در اختیار داریم، روایت است؛ چه به شکل متن باقی مانده باشد و چه به صورت شیء، هر دوی این‌ها آکنده از روایات نوشته و نانوشه هستند» (اسماعلی، ۱۳۸۸: ص. ۵).

مسئله‌ی رویت در تاریخ از مباحث مهم فلسفه‌ی تاریخ نیز به‌شمار می‌رود؛  
چنان که جاتانان کالو در کتاب نظریه‌ی ادبی می‌نویسد: «فیلسوفان تاریخ...  
حتی این بحث ر مطرح کرده‌اند که تبیین تاریخی نه از منطق علیت علمی که  
از منطق داستن تعیین می‌کند: درک انقلاب کبیر فرانسه یعنی فهم روایتی  
که نشان می‌دهد چطور یک رخداد به رخداد دیگر انجامید» (کالر، ۱۳۸۵: ۱۱۲)؛ امساً «مفهوم تاریخ به مثابه‌ی روایت را نخستین بار، هایدن وایت  
آن‌ها کل رونتجم و دفلو فرم، تاریخ موطّه کرد» (برمن، ۱۳۸۷: ۱۰).

ص<sup>۴</sup>). خلاصه‌ی دیدگاه وايت درباره‌ی تاریخ و روایت را با بک احمدی بدین شرح اورده است که: «هايدن وايت به شيوه‌ای نووارانه و تحريک آمizer نشان می‌داد که ما در درسی‌های تاریخی به علم تاریخی دست نمي‌بايم، بل از راه روایت و خجال پردازی، تخیل تاریخی را در اختیار ديگران می‌گذاريم» (احمدی، ۳۸۷: ص ۱۶۵). گرچه بر اين دیدگاه وايت که تاریخ را تخیلی می‌داند، نقدهایی هم شده است (برای نمونه رک به: حاتمی، ۳۸۷: ص ۷۹) و تخیل بيشتر ب آثار هنری و ادبی پيوند می‌يابد، اما تاریخ‌نگار نيز برای نقل و قابع تاریخی، همچنان که از ايزرا روایت استفاده می‌کند، خواهانخواه از تخیل خود نيز استفاده می‌برد؛ چنان که و.ونت، فيلسوف و روان‌شناس آلماني، با تأكيد بر تخیل اسطوره‌پرداز، شاعر و مورخ، به پيوند اسطوره و تاریخ اشاره کرده می‌گويد: «.. در الواقع آنچه جوهر يا ذات اسطوره محسوب می‌شود اين است که اسطوره آفريده‌ي، تخيل است و در المقامي سه جريان: تبيين پديده‌های طبیعت،

قصههای سرگرم‌کننده و افسانه‌های پهلوانی قرار دارد و در نتیجه، زاده‌ی طبع شاعران و موزخان است» (باستید، ۱۷۰: ص. ۲۱). گرچه ونت در اینجا نمی‌گوید که وقایع تاریخی زاده‌ی طبع مورخ است، اما می‌توان این برداشت را داشت که تخیل مورخ هم بسته و راکد نیست و همچنان که در به وجود آمدن اسطوره‌ها نقش داشته است، چه بسا در بازاری و نقل و وقایع تاریخی نیز تأثیر بگذارد. البته بدین‌پیش است که تخیل نه تنها بر تاریخ‌نگاری، بلکه بر همه‌ی امور بشری تأثیر گذار است؛ چنان که مولانا در این باره می‌فرماید: «نیست وش باشد خیال اندر روان / تو جهانی بر خیالی بین روان» (متنوی، ۸).

در ریاب تاریخ و روایت، یاک احمدی در رساله‌ی تاریخ یک فصل از کتاب خود

را (فصل سوم) به این موضوع اختصاص داده و در پیرامون این بحث کندوکاو

اما در زبان لاتین و ازدی storia به هر دو معنای داستان و روایت تاریخی به کار می‌رفت. همچنین امروز در زبان فرانسوی و ازدی histoire و در زبان ایتالیایی و ازدی storia. به هر دو معنا به کار می‌رونده. در انگلیسی هم میان history و story نزدیکی و شباهت آشکار است. هرچند ما در فارسی شباهتی میان شکل دو و ازدی «تاریخ» و «داستان» (و مترادفاتی آن) نمی‌بینیم، اما شباهت معنایی این دو همواره مطرح بوده است. در بسیاری از متون تاریخی ادبیات قدیم ما روایت تاریخی، «حکایت»، «داستان»، «قصه» و مانند اینها خوانده شده است...» (احمدی، ۱۳۸۷: صص ۴۰-۱۴۱).

فارغ از تفاوت های آشکاری که میان اسطووه و تاریخ و داستان وجود دارد، می خواهم بر یکی از این شیاهت ها و اشتراک های آن ها یعنی «روایت» - که در اینجا حکم حلقه اتصال و ارتباط اضلاع این مثلث به هم را برای ما دارد - تأکید و تکیه نمایم.

در «از هنرهای هنر داستان نویسی تعریف ساده و روشی از «روایت» آمده است که پیش از پرداختن به بحث اصلی ارتباط اسطوره و تاریخ از منظر «روایت» بهتر است پیش چشم ما باشد. «روایت نقل رشته‌ای از حوادث واقعی و تاریخی یا خیالی است به نحوی که ارتباطی بین آنها وجود داشته باشد. در بلاغت جدید، روایت به عنوان یکی از انواع بیان محسوب می‌شود و تعریف آن چنین است: روایت، نوعی از بیان است که با عمل، با سیر حوادث در زمان و با زندگی در حرکت و جنب و جوش سر و کار داشته باشد؛ روایت به سوال «چه اتفاق افتاد؟» جواب می‌دهد و داستان را نقل می‌کند» (میرصادقی، ۱۳۷۷: صص ۱۵۰-۱۵۱).

اکثر اسطوره‌بیوهانی که تعریف از اسطوره به دست داده‌اند به مஸاله‌ی روایت در اسطوره نیز اشاره کرده‌اند؛ برای نمونه اسماعیلپور در تعریف اسطوره‌ی می‌نویسد: «اسطوره عبارت است از روایت یا جلوه‌ای نمادین درباره‌ی ایزدان، فرشتگان، موجودات فوق طبیعی و به‌طور کلی جهان‌شناختی که یک قوم به‌منظور تفسیر خود از هستی به کار می‌بنند؛ اسطوره سرگذشتی راست و مقدس است که در زمانی از لی رخ داده و به گونه‌ای نمادین، تخیلی و وهم‌انگیز می‌گوید که چگونه چیزی پدید آمده، هستی دارد، یا از میان خواهد رفت، و در نهایت، اسطوره به شیوه‌ای تمثیلی کاوشگر هستی است...»<sup>۱۳۷</sup> (اسماعیلپور، ۱۳۷۷: ص. ۱۳). یا میرچا لاید می‌گوید: «اسطوره، روایتگر تاریخ مقدس است...» (لاید، ۱۳۸۸: ص. ۹۶).

چنان‌که از تعریف‌های استطوره بر می‌آید کار استطوره روایتگری است، چیزی یا مسئله‌ای یا تاریخی... را برای ما روایت می‌کند. مسئله‌ی روایت در مباحث استطوره‌شناسی - بهویژه آنچه‌که در پی نشان دادن پیوند استطوره با ادبیات و یا تأثیر بر آن هستند - چنان مهم است که برخی را بر آن داشته است تا بگویند: «ببشر از درون آن [استطیر] در قلمرو ادبیات شعر، حماسه، تقدیل، ترازوی و کمدی، اصول هنر روایت داستان را یافت» (بولفینچ، ۱۳۷۷: مقدمه‌ی متن‌چمان، ص ۳۱).

سرکارانی نیز در تعریفی که از اسطوره به دست می‌دهد به جنبه‌ی داستانی آن که با روایت ارتباط تام و تمام دارد اشاره کرده است؛ وی چنین می‌گوید: «هر گاه تغواصیم تعریفی کوتاه و ناگیر و نارسا از اسطوره را ائمه کینیم، می‌توان گفت: اسطوره اساساً نوعی از حکایات و بازگویی است. داستانی است سنتی که ضمن آن، تصاویر ذهنی گروهی انسان از جهان برون و روابط ناظر بر آن به پاری الفاظ و کلمات نمودار شده است. به عبارت دیگر اسطوره پنداشتهای

اسطوره با تاریخ و باستان‌شناسی پیوند وثيق و محكمی  
می‌باید، به طوری که مورخ و یا باستان‌شناس برای تکمیل  
مطالعات خود و به دست آوردن اطلاعات بیشتر و نیز  
پر کردن جاخالی‌ها و مجھولات زمانی و تاریخی که دیگر  
اسناد تاریخی و باستان‌شناسی پاسخ‌گوی آن‌ها نیست، از  
اسطوره‌ها استفاده می‌کند

نیز گردیده است، به طوری که امروزه ما شاخه‌ای به نام «نقد کهن‌الگویی» را در نقد ادبی می‌شناسیم.

یکی از بحث‌هایی که در مطالعات اسطوره‌شناسی وجود دارد، مسأله‌ی کهن‌الگو است؛ درواقع کهن‌الگو با اسطوره پیوند وثيق دارد، بدین نحو که کهن‌الگو درونمایه‌ی اسطوره است که در قالب نمادها ظهر پیدا می‌کند. یونگ درباره ارتباط اسطوره و کهن‌الگو - و تأثیری که کهن‌الگو بر تمام ادوار تاریخ می‌گذارد - می‌گوید: «کهن‌الگوها اسطوره‌ها، ادیان و فلسفه‌های را پیدید می‌آورند که بر ملت‌ها و تمamic ادوار تاریخ، تأثیر می‌گذارند و هر کدام را متمایز می‌کنند» (یونگ، ۱۳۸۶: ص۱۱۲)؛ یا جوزف کمپیل در این باره می‌گوید: «کهن‌الگوها، اشکال و تصاویری برخاسته از ذات جمعی هستند که عالم‌را در تمام جهان، اجزایی تشکیل‌دهنده‌ی اسطوره‌ها می‌باشند...» (کمپیل، ۱۳۸۸: ص۲۸). به عبارت ساده‌تر می‌توان اسطوره را فرم و شکل و یا ظرفی در نظر گرفت که کهن‌الگو محتوا و اجزا و یا مظروف آن به شمار مرود.

کهن‌الگو بخشی بسیار طولانی و نسبتاً پیچیده و در برخی موارد مبهم دارد که تقریباً در اکثر آثار یونگ و شاگردان و پیروان او به چشم می‌خورد. (بته) این که گفتم اکثر آثار یونگ، مقصود آن دسته‌ی آثاری است که به فارسی ترجمه شده است و یا در نشریات و کتاب‌های مختلف از او و یا پیروان او مطلعی درباره کهن‌الگو و ناخودآگاه جمعی نقل شده است و نگارنده که خود مشغول پژوهشی درباره کهن‌الگو هستم بنایه نیاز به اکثر این آثار و دیدگاهها و نقدها مراجعه کرده‌ام. همچنین در بسیاری از کتاب‌های نقد ادبی با اشاره به دیدگاه‌های یونگ این بحث دنبال شده است که در اینجا برای پرهیز از اصطلاحی کلام، از آن می‌گذریم.

اما ارتباط کهن‌الگو و تاریخ را یونگ، در خلال ارائه دیدگاه‌های خود برای اثبات کهن‌الگو برای ما معلوم می‌نماید. آن‌تونیو مورنو که خود از پیروان یونگ است و کنکوافراون در آثار یونگ کرده است، کتابی هم در تحلیل دیدگاه‌های یونگ با عنوان یونگ، خدایان و انسان مدرن نوشته است، درباره نگاه یونگ به تاریخ - و ارتباط کهن‌الگو با تاریخ از نظر او - می‌نویسد: «روش یونگ بدین سان تاریخی است. الگوی جمعی رفتار خاص سرمنون‌ها = کهن‌الگوها مسلتم گونه‌ای همشکلی و همگنی در طول اعصار است و این همگونگی تنها از طریق آزمودن منابع تاریخی و مقایسه‌ی این منابع با مشاهدات الگوی رفتار انسان معاصر اثبات شدنی است. به بیانی دیگر، الگوهای دریافت و رفتار، چه قدیم چه جدید، ناگزیر می‌باید تشابهات و خصایص مشترکی ارائه دهند» (مورنو، ۱۳۸۷: ص۸).

مراجعه به متون و اسناد تاریخی و مطالعه عمیق آن‌هاست که به ما نشان

کرده است. وی در ابتدای فصل می‌نویسد: «تاریخ‌نگار رویدادی تاریخی را روایت می‌کند. داستان‌نویس قسمه‌ای خیالی (جون آنالا) نینه‌تی توسلتوفی) را روایت می‌کند. نویسنده بک رمان تاریخی (جون جنگ و صلح توسلتوفی) داستانی را که ترکیبی است از فضاهای و شخصیت‌های واقعی، روایت می‌کند. تاریخ‌نگار و رمان‌نویس کاری مشابه انجام می‌دهند، یعنی گزارشی روایی فراهم می‌آورند. گزارش تاریخی و گزارش داستانی از یک قماش‌اند، چون دست آخر گزارش‌هایی از کنش‌های انسانی‌اند، وضعیت‌های ثابت و متغیر را توصیف می‌کنند و از موقعیت‌های انتقالی سخن می‌رانند» (احمدی، ۱۳۸۷: ص۱۳۹). همچنین گفتار براهنی نیز ما را به سمت ارتباط تاریخ و اسطوره و داستان بر مبنای وجود عنصر روایت در آن‌ها رهمنوم می‌شود، آنچا که می‌گوید: «من داستان را شامل هر نوع نوشتنهای می‌دانم که در آن، ماجراهای زندگی به صورت مسلسل گفته شود. این طرز تلقی از داستان، بدان اشتغال وسیع خواهد داد، به این معنا که داستان هم شامل حکایت و افسانه و اسطوره (خواه منظوم خواه منثور) خواهد بود و هم قصه به معنای امروزی آن (یعنی رمان)» (رضاء براهنی، قصه‌نویسی، ص۴۰، به نقل از خدیش، ۱۳۸۷: ص۱۰). گرچه براهنی سخنی از تاریخ و روایت به میان نمی‌آورد، اما گفتن ماجراهای زندگی به صورت مسلسل، بیانگر روایت رویدادهای تاریخی نیز می‌تواند باشد؛ زیرا تاریخ نیز بر است از ماجراهای و سرگذشت‌های زندگانی بشر که به صورت مسلسل و پشت سر هم و مرتبط با هم گفته می‌شود و همین طرز بیان را «روایت» می‌نامند.

از گفته‌های احمدی و براهنی درباره ارتباط روایت با تاریخ و داستان، می‌توانیم بدین ترتیج برسیم که اسطوره‌پردازان هم برای نقل اسطوره‌های ناچارند روایتگری کنند و اینزاری جز روایت ندارند، از این رو اسطوره - به جز ریشه‌ی واژگانی - در شکل و نحوه‌ی بیان نیز به تاریخ و داستان نزدیک می‌شود و با آن‌ها مشابهت و پیوند پیدا می‌کند.

از دیگر مواردی که ارتباط اسطوره و تاریخ را به ما نشان می‌دهد، توجه به مسأله‌ی ناخودآگاه جمعی و کهن‌الگوهای است. جنان که می‌دانیم ناخودآگاه جمعی، یکی از موضوعات مهمی است که در روان‌شناسی تحلیلی یونگ مطرح شده است. کهن‌الگو (archetype) را نیز یونگ بر اساس مطالعات عمیقی که بر روی اسطوره‌ها داشت، شرح و بسط داد و اورد روان‌شناسی خود کرد؛ ارتباط کهن‌الگو و ناخودآگاه جمعی نیز از اینچهاست که یونگ کهن‌الگو را یکی از محتواهای ناخودآگاه جمعی بدمشمار می‌آورد (ر.ک به: مورنو، ۱۳۸۷: ص۱۰؛ وزیریان، ۱۳۸۷: ص۱۰؛ وزیریان، ۱۳۸۰: ص۵۸). شایسته‌ی یادآوری است که دیدگاه‌های یونگ درباره ناخودآگاه جمعی و کهن‌الگو وارد نقد ادبی

# اسطوره و تاریخ

مقایسه و تطبیق قهرمانان و یا امور تاریخی و اسطوره‌ای با هم طبیعی به نظر می‌رسد، چنان‌که اسپیسیر می‌گوید: اساطیر یادی از حوادث تاریخی است و خدایان و قهرمانان، مظہر سلاطین یا پهلوانانی هستند که در گذشته می‌زیسته و از خود در اذهان آینده‌گان خاطره‌های خوش یا ناخوش به جا گذاشته‌اند

- بهار، مهرداد (۱۳۸۶). پژوهشی در اساطیر ایران. تهران: آگه.
- حاتمی، حسین (۱۳۸۷). «تاریخ روایت»؛ کتاب ماه تاریخ و جغرافیا، شماره‌ی ۱۲۴، شهریور؛ صص ۱۴-۷۹.
- حسن‌زاده، علیرضا و ملک‌نژاد مهرداد (۱۳۸۱). «مرودی در تاریخ و گایش‌های اسطوره‌شناسی در ایران» (گفت‌وگو با کامران فانی)؛ کتاب ماه هنر، شماره‌ی ۵۲-۵۱، اذر و دی؛ صص ۱۴-۲۳.
- خدیش، پناه (۱۳۸۷). ریخت‌شناسی افسانه‌های جادویی. تهران: علمی و فرهنگی.
- سوتیره‌ماستر، بل (۱۳۸۷). «تاریخ به متابله روایت»؛ ترجمه‌ی حبیب‌الله اسماعیلی؛ کتاب ماه تاریخ و جغرافیا، شماره‌ی ۱۲۴، شهریور؛ صص ۳-۷.
- شایگان، داریوش (۱۳۸۱). بیت‌های ذهنی و خاطره‌ی ازی. تهران: امیرکبیر.
- عفیفی، رحیم (۱۳۷۰). «شخصیت‌هایی اساطیری شاهنامه»؛ فردوسی و شاهنامه (مجموعه‌ی مقاله‌ها)؛ به کوشش علی دهباشی. تهران: مدیر، صص ۳۴۷-۳۵۷.
- کمپبل، جوزف (۱۳۸۴). قهرمان هزارچهره. ترجمه‌ی شادی خسروپناه. مشهد: گل آفتاب.
- کالار، جاتان (۱۳۸۵). نظریه‌ی ادبی. ترجمه‌ی فرزانه طاهری. تهران: نشر مرکز.
- مقدسی، ابو‌نصر محمد بن طاهر (۱۳۸۶). افرینش و تاریخ. ج. ۱. ترجمه‌ی محمدرضا شفیعی کدکنی. تهران: آگه.
- مورنو، آنتونیو (۱۳۸۶). یونگ، خدایان و انسان مدرن. ترجمه‌ی داریوش مهرجویی. تهران: مرکز.
- مولوی، جلال‌الدین محمد بن محمد (۱۳۸۲). مثنوی معنوی. تهران: هرمس.
- مؤذن جامی. محمد‌مهدی (۱۳۸۸). ادب پهلوانی. تهران: ققنوس.
- میرصادقی، جمال و ذوالقدر، میمنت (میرصادقی) (۱۳۷۷). واژه‌نامه‌ی هنر داستان‌نویسی. تهران: کتاب مهرماه.
- نولدکه، تودبر (۱۳۸۴). حمامه‌ی ملی ایران. تهران: نگاه.
- واحددوست، مهوش (۱۳۸۱). رویکردهای علمی به اسطوره‌شناسی. تهران: سروش.
- (و زیر، کی نیز نظر) (۱۳۷۷). (دانشنامه‌ی اساطیر جهان. ترجمه‌ی ابوالقاسم اسماعیل پور. تهران: اسطوره).
- وزیریان، س.‌ما (۱۳۸۰). «مورنو، یونگ و نگاهی به اعمق»؛ کتاب ماه ادبیات و فلسفه، شماره‌ی ۱۳، صص ۵۸-۶۱.
- هیتلر، جان اسل (۱۳۸۶). شناخت اساطیر ایران. ترجمه‌ی «اله آموزگار و احمد تقضی». تهران: چشم.
- یونگ، کارل. گوستاو (۱۳۸۶). انسان و سیمول‌هایش. ترجمه‌ی محمود سلطانیه. تهران: چشم.
- یونگ، کارل. گوستاو (۱۳۸۷). سمینار یونگ درباره‌ی زرتشت نیچه. ترجمه‌ی سیده جیبیه. تهران: بونیج.

می‌دهد الگوهای کهن و نمونه‌های ازی که در آغاز آفرینش شکل گرفته‌اند و در اسطوره‌ها بوده‌اند، چگونه در میان ملل مختلف جهان تکرار شده‌اند. شایان توجه است که تکرار شدن کهن‌الگوها از روی سرمشق‌ها و نمونه‌های ازی و کهن، یکی از شاخص‌های اصلی آن‌ها به شمار می‌رود؛ یونگ خود در این باره می‌گوید: «کهن‌نمونه‌ها به طور کلی عبارت‌انداز اشگارهایی که مظہر موقعیت‌های ویژه، با اهمیتی حیاتی و کاربردی‌اند و با رها در روند تاریخ خود را تکرار کرده‌اند» (یونگ، ۱۳۸۷؛ ص ۹).

همین اهمیت کهن‌الگوها و ضرورت کشف آن‌هاست که کار تاریخ‌نگار را نیز دشوار می‌کند؛ با این احمدی در این باره می‌نویسد: «تاریخ‌نگاری را بایی به قلمرو ناخودآگاه جمعی است و همین نکته دشواری عظیم این شاخه از کار فکری را نشان می‌دهد» (احمدی، رساله‌ی تاریخ، ص ۱۹). پیش از این گفتگیم که یکی از محتواهای ناخودآگاه جمعی کهن‌الگو است: از این رواج تاریخ‌نگاری را باید کهن‌الگوها را کشف کند؛ اما بیرون شناخت اسطوره‌ها نمی‌تواند کهن‌الگوها را معلوم نماید؛ بنابراین، کار مرخ بسیار دشوار است؛ زیرا او باید در روند روایت حوادث تاریخی به اعمال و رفتار انسان‌ها در جوامع گذشته توجه نشان دهد که این امر مستلزم وارد شدن در مطالعاتی در زمینه‌ی روان‌شناسی نیز می‌باشد؛ پس هم‌چنان که تاریخ با اسطوره ارتباط دارد با روان‌شناسی نیز ارتباط می‌باید و این ارتباط را افزون بر دلایل متعددی که می‌توان در این میان پرشمرد، باید از نقش مهم و اساسی کهن‌الگو در این حوزه‌های علمی - یعنی اسطوره‌شناسی، روان‌شناسی و تاریخ - دریافت کرد.

## کتابنامه

- احمدی، باک (۱۳۸۷). رساله‌ی تاریخ. تهران: نشر مرکز.
- اسماعیلی‌پور، ابوالقاسم (۱۳۷۷). اسطوره، بیان نمایدین. تهران: سروش.
- اسماعیلی، حبیب‌الله (۱۳۸۸). «تاریخ و روایت»؛ گفت‌وگو با دکتر مهدی فرهانی منفرد و دکتر علی اصغر سلطانی؛ کتاب ماه تاریخ و جغرافیا، شماره‌ی ۱۳۵، مرداد، صص ۳-۱۱.
- اسودون، رود (۱۳۸۷). خودآموز یونگ. ترجمه‌ی نورالدین رحمانیان. تهران: آشیان.
- الیاده، میرجا (۱۳۸۸). مقدس و نامقدس، ماهیت دین. ترجمه‌ی بهزاد سالکی. تهران: علمی و فرهنگی.
- اموزگار، ژاله (۱۳۸۱). تاریخ اساطیری ایران. تهران: سمت.
- آیدنلو، سجاد (۱۳۸۷). از اسطوره‌های تا حمامه: هفت گفتار در شاهنامه‌ی پژوهشی. مشهد: جهاد دانشگاهی مشهد.
- باستید، روزه (۱۳۷۰). دانش اساطیر. ترجمه‌ی جلال ستاری. تهران: توسعه.
- بوتفیج، نامس (۱۳۷۷). عصر افسانه. ترجمه‌ی مهداد ایرانی و کافیه نصیری. تهران: قطره.